

تفاوت تنقیح مناط و الغای خصوصیت با قیاس

مسعود فیاضی

عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

چکیده

این مقاله نشان می‌دهد که تنقیح مناط و الغای خصوصیت برخلاف قیاس، از شیوه‌های تفسیری متون شرعی بوده و نوعی توسعه در موضوع هستند و تمامی حجیت آنها به اصالة الظهور برمی‌گردد، زیرا قیاس نوعی تسری حکم از یک موضوع مستقل به موضوع دیگر است و در بین قائلین آن به عنوان منبعی از منابع تشریح شمرده شده و روشی تفسیری قلمداد نمی‌شود.

تنقیح مناطی نیز که در این مقاله از آن بحث میشود، تنقیح مناطی است که منظور از مناط در آن همان موضوع حکم است که در این صورت با الغای خصوصیت یکسان است.

از آنجاکه این دو شیوه در منابع تشریح منصوص نبوده و حاصل تجربه و تلاش علمی

فقها و اصولیون است، روش تحقیق مقاله روش اصطیاد و مراجعه به آرای ایشان است. نتیجه کار بست این روش نیز این است که تنقیح مناط و الغای خصوصیت در مبنای حجیت، روش و ارکان با قیاس متفاوت است و برخلاف آن ماهیتی فقهی دارند نه اصولی. **کلیدواژه‌ها:** تنقیح مناط، الغای خصوصیت، قیاس، تحقیق مناط، تخریج مناط، علت حکم، حکمت حکم.

مقدمه

رویه غالب شارع در تشریح احکام، جعل آنها در زمان نیاز بوده است؛ از این رو، بیشتر احکام در پاسخ به سؤال یا به مناسبت روی دادن واقعه صادر شده‌اند. طبیعتاً اتخاذ چنین رویه‌ای باعث شده تا موضوعات احکام با اوصاف و قیودی همراه باشند که لزوماً در چگونگی حکم مداخلت ندارند. به همین جهت، فهم دقیق دستگاه تشریح در گرو آن است که این قیود از موضوع اصلی پیراسته شود تا گزاره‌های شرعی به گزاره‌هایی فنی تبدیل شوند. در این صورت، موضوعات عام‌تر شده و مصادیق بیشتری به‌غیر از مورد دلیل خواهند داشت. تنقیح مناط روشی برای دستیابی به این هدف مهم است که در آن موضوع - که از آن به مناط یا علت حکم یاد می‌شود - از قیود اضافی تنقیح و پیراسته می‌شود. تنقیح مناط با قیاس متفاوت است و به همین دلیل در بین امامیه و برخی فقیهان عامه که قیاس را جایز نمی‌دانند، شایع شده است.

اولین بار ابوعلی، حسن بن شهاب عکبری حنبلی (۴۲۸ ق.) واژه تنقیح مناط را وارد کتاب‌های اصولی مانند رساله فی اصول الفقه (عکبری، ۱۴۱۳: ص ۸۳) کرده است (زیر نظر بجنوردی، ۱۳۸۷: ج ۱۶، ص ۲۲۹) و این نشان می‌دهد قبل از این زمان، این روش در بین فقهای اهل سنت جاری بوده است. به نقل از غزالی، ابوحنیفه، تنقیح مناط را به کار می‌برده ولی از آن به «استدلال» یاد می‌کرده است (همان). البته تنقیح مناط در ابتدا نوعی قیاس شمرده می‌شد، ولی در سده دوم که به سبب بروز انتقادهای زیاد به اهل رأی، تنسیق قیاس در دستور کار فقیهان عامی قرار گرفت، این روش از قیاس جدا و مستقل شد. به گونه‌ای

که حتی مورد پذیرش دسته‌هایی از فقیهان عامی قرار گرفت که به کارگیری قیاس را جایز نمی‌شمردند (همان).

بنابر تتبع نگارنده در بین فقها و اصولیون شیعه نیز تنقیح مناط را اولین بار محقق حلی (۶۷۶ق) در کتاب *معارج الاصول* (محقق حلی، ۱۴۰۳: ص ۱۸۵) به عنوان روشی مقبول و پسندیده مطرح کرده است. پس از ایشان نیز در کلمات فقهای چون علامه حلی (۱۴۱۳: ج ۳، ص ۵۸۲)، ابن فهد حلی (حلی، ۱۴۰۷: ج ۱، ص ۴۸۳) و شهید ثانی (عاملی، ۱۴۱۳: ج ۱، ص ۶۵) به کارگیری این روش مشاهده می‌شود. به مرور زمان با توسعه موضوعات، شیوع تنقیح مناط بیشتر شد و در قرون بعد به عنوان روشی کارآمد و متداول در استنباطات فقهی به کار رفت.

در اواخر هزاره اول به منظور قاعده‌مندتر کردن تنقیح مناط، اصل عدم خصوصیت در کلمات فقها و اصولیون عامه وارد شد، به گونه‌ای که اولین بار چنین عبارتی را ابن همام سیواسی (۸۶۱ق) و ابن حجر عسقلانی (۸۵۲ق) در قرن نهم به کار بردند (زیر نظر بجنوردی، ۱۳۸۷: ج ۱۶، ص ۲۳۱). در بین شیعیان نیز در قرن دهم اولین بار شاهد به کارگیری این عبارت در کلام شهید ثانی (عاملی، ۱۴۱۳: ج ۱، ص ۲۷۱) هستیم. در قرون بعدی همین روش با عنوان الغای خصوصیت پیگیری شد و در بین فقها شیوع یافت؛ بر این اساس، باید گفت الغای خصوصیت روشی برای تنقیح مناط است.

البته در بین فقها بسیاری هستند که مناط را عبارت از حسن و قبح عقلی یا مصلحت و مفسده واقعی موجود در موضوع دانسته‌اند (غروی اصفهانی، ۱۳۷۴: ج ۲، ص ۱۳۰)، به همین دلیل بین الغای خصوصیت و تنقیح مناط تفاوت قائل شده و اولی را عرفی و مجاز و دومی را عقلی و غیرمجاز دانسته‌اند؛ زیرا ایشان معتقدند درک مصالح و مفاسد واقعی در بین ابزارهای شناختی بشر کار عقل است و عقل نیز به دلیل عدم احاطه بر آنها از درک حقیقی‌شان عاجز است (بروجردی، ۱۴۲۱: ص ۲۷۲؛ شاهرودی، [بی تا]: ج ۲، ص ۲۵؛ خوبی، ۱۴۱۸: ج ۶، ص ۱۷۳؛ گلپایگانی، ۱۴۱۳: ج ۱، ص ۳۴۰). اما عده‌ای که مناط را همان موضوع حکم می‌دانند، معتقدند الغای خصوصیت و تنقیح مناط یکسان هستند (طباطبایی مجاهد،

۱۲۹۶: ص ۱۵۷؛ خمینی، ۱۴۱۰: ج ۱، ص ۱۸۱). به همین دلیل، سید عبدالاعلی سبزواری معتقد است در تلقی بین فقها و اصولیون دو نوع تنقیح مناط وجود دارد (سبزواری، ۱۴۱۳: ج ۱۲، ص ۱۹۰) که یک نوع آن با الغای خصوصیت یکسان است.

البته برخی فقها معتقدند الغای خصوصیت در تلقی قدیمی همان مفهوم موافق است و در تلقی متأخرین از سنخ مفاهیم نیست (بروجردی، ۱۴۲۱: ص ۲۷۲). باید توجه داشت که این اختلاف دلیل بر وجود دو گونه الغای خصوصیت در بین فقها نیست، بلکه این اختلاف علی‌المبنا بوده و به مبانی هر دسته در باب مفاهیم مربوط است و ربطی به الغای خصوصیت ندارد.

در این مقاله از تنقیح مناطی سخن به میان می‌آید که با الغای خصوصیت یکسان است و مناط حکم در آن همان موضوع حکم است، زیرا نوع دیگر تنقیح مناط در مواردی که شارع شخصاً مصلحت و مفسده واقعه در موضوع را مطرح نکرده است، عملاً دست‌نیافتنی بوده و کاربردی در فقه ندارد.

البته به‌کارگیری واژه تنقیح مناط و الغای خصوصیت در بین فقیهان شیعی عموماً موردی و لابه‌لای مباحث گوناگون بوده است و اولین فقیه و فرد اصولی که آنها را در سرفصلی جدا به بحث گذاشته، محقق حلی در معارج الاصول (محقق حلی، ۱۴۰۳: ص ۱۸۵) است، بعد از ایشان هرچند استعمال این واژگان در مقام کاربرد زیاد شده است، ولی پرداختن به آنها در عنوانی مجزا بنا به تتبع نگارنده تنها در الفوائد الحائریه (بهبهانی، ۱۴۱۵: ص ۱۴۵)، الاصول العامه (حکیم، ۱۴۱۸: ص ۳۰۱)، معجم المصطلحات و الألفاظ الفقهیه (عبدالمنعم، [بی‌تا]: ج ۱، ص ۴۹۴)، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم‌السلام (جمعی از نویسندگان، ۱۴۲۶: ج ۲، ص ۶۴۴ و ج ۱، ص ۶۳۹) و دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی (زیرنظر بجنوردی، ۱۳۸۷: ج ۱۶، ص ۲۲۸) بوده است.

با توجه به آنچه در منابع مزبور آمده است، ادعای مقاله این است که تنقیح مناط و الغای خصوصیت در تلقی مختار، نوعی توسعه در موضوع هستند و تمامی حجیت آنها به اصالة‌الظهور برمی‌گردد. برخلاف قیاس که از قبیل توسعه در موضوع نیست بلکه تسری

حکم یک موضوع به موضوع دیگر است، به همین دلیل تنقیح مناط و الغای خصوصیت شیوه‌ای تفسیری از متون شرعی هستند ولی قیاس - در نزد معتقدین به آن - از منابع تشریحی است.

باید توجه داشت که دو شیوه تنقیح مناط و الغای خصوصیت در منابع تشریح منصوص نیستند، بلکه حاصل قرن‌ها تجربه و تلاش علمی فقها و اصولیون هستند که تطورات مختلفی را پشت سر نهاده و به نقطه کنونی رسیده‌اند. به همین دلیل، روش تحقیق درباره آنها روش اصطیادی و مراجعه به آرای فقیهان و اصولیان است؛ بر این اساس، برای اثبات مدعای مقاله باید با اتخاذ چنین روشی ابتدا ابعاد و زوایای تنقیح مناط و الغای خصوصیت از جهات تعریف، نسبت آنها با قیاس، دلیل حجیت، مرجع تشخیص، روش، شرایط، انواع، گستره و انواع خصوصیت‌های مطرح در دلیل را مشخص کرد. سپس با کاربست روش مزبور به قیاس پرداخت و تعریف، ارکان، انواع، روش و شرایط آن و تفاوت علت و حکمت را مشخص کرد تا در نهایت، در فصلی مجزا به مقایسه آنها با هم پرداخت.

۱. تنقیح مناط و الغای خصوصیت

۱-۱. تعریف

بر اساس روش مختار مقاله باید تعریف تنقیح مناط و الغای خصوصیت را از موارد کاربست آنها در استنباطات فقهی انتزاع کرد، اما چون فقها و اصولیون برجسته این کار را پیش از این انجام داده‌اند، به گزارش آن تعاریف اکتفا کرده، سپس به بررسی و قضاوت بین آنها می‌پردازیم.

در اولین تعریف علمای شیعی از تنقیح مناط آمده است: جمع کردن بین اصل و فرع گاهی به دلیل عدم فارق است که به آن تنقیح مناط گویند. پس اگر تساوی اصل و فرع در همه جهاتی که به علت حکم مربوط می‌شود محرز شد، تسری (تعديه) حکم از اصل به فرع جایز است در غیر این صورت جایز نیست (حلی، ۱۴۰۳، ص ۱۸۵). در وافیة فاضل

۱. الجمع بین الأصل و الفرع قد یکون بعدم الفارق، و یسمى: تنقیح المناط. فان علمت المساواة من کل وجه، جاز

تونی نیز آمده:

«هنگامی که عدم مدخلیت بعضی از اوصاف و ویژگی‌ها در علت حکم کشف شود و به همین دلیل حذف شده، به بقیه اوصاف تعلیل شود، به این کار تنقیح مناط قطعی گویند» (تونی، ۱۴۱۵: ص ۲۳۸).

یا گفته شده:

«تنقیح مناط در نزد فقها، شناسایی علت حکم از کلام شارع از راه حذف ویژگی‌های غیردخیل در حکم است» (جمعی از نویسندگان زیرنظر هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۶: ۲/ ۶۴۴).

از بین علمای عامه نیز کتاب روضة الناظر در تعریف تنقیح مناط گفته است:

«شارع مقدس حکم را به سبب علت آن تشریح می‌کند، اما گاهی آن سبب را با اوصافی همراه می‌کند که مدخلیتی در تعلق آن علت به آن حکم ندارند، در این حال باید آن اوصاف را حذف نمود تا بتوان حکم را توسعه داد»^۲ (به نقل از حکیم، ۱۴۱۸: ص ۳۰۱).

این تعاریف در جهاتی با هم مشترک هستند زیرا اولاً، در همه آنها مقصود از مناط (علت) حکم، همان موضوع آن است؛ ثانیاً، به اتفاق همه آنها علت اصلی حکم در دلیل اصلی منصوص نیست و اگر منصوص باشد تنقیح مناط نخواهد بود؛ ثالثاً، دستیابی به علت از طریق پیرایش موضوع از خصوصیات و اوصاف زائد صورت می‌گیرد، اما در وجوهی نیز با هم تفاوت دارند. در تعریف اول؛ اولاً، تنقیح مناط همچون قیاس تعریف شده است، با این تفاوت که در تنقیح مناط بین اصل و فرع فارق وجود ندارد و ثانیاً، برای تعیین حکم فرع از عبارت «تعدیه» استفاده شده که به معنی تسری حکم اصل به فرع است. اما در تعاریف بعدی وجود اصل و فرع مبنای تعریف قرار نگرفته و از واژه تعدیه نیز استفاده نشده است. بلکه در تعریف روضة الناظر که با ملاحظه موارد کاربرد تنقیح مناط در فقه به نظر می‌رسد دقیق‌ترین تعریف است، از واژه «توسعه در حکم» استفاده شده است.

تعدیه الحکم إلى المساوی، و ان علم الامتیاز أو جوز، لم تجز التعدیه الا مع النص علی ذلك، لجواز اختصاص الحکم بتلك المزیة، و عدم ما یدل علی التعدیه.

۱. فإنه إذا علم عدم مدخلية بعض الأوصاف، فحذف، و علل بالباقي، سمى تنقیح المناط القطعی.

۲. هو ان یضیف الشارع الحکم إلى سببه فتقرن به أوصاف لا مدخل لها فی الإضافة فیجب حذفها عن الاعتبار لیتسع الحکم.

«الغای خصوصیت» نیز در مواردی استعمال شده که فقیه از طریق الغا و اسقاط خصوصیتی که در موضوع حکم (اعم از متعلق حکم یا متعلق متعلق حکم یا مکلف) یا خود حکم - همان گونه که در گستره الغای خصوصیت خواهد آمد - مدخلیت ندارد، مصداق دیگری از موضوع حکم را یافته و حکم را بر آن بار می کند. به عنوان مثال، برطبق آیه شریفه زیر:

«وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً» (نور: ۴)

حد قذف کننده زنان محصنه بیان شده، ولی حکمی در مورد قذف کننده مردان محصن نیامده است. فقها با الغای خصوصیت زن بودن فرد قذف شده، حکم یادشده را برای قذف کننده مرد محصن نیز ثابت می کنند (قمی، ۱۳۸۰: ص ۱۴۳). در این فرایند زن محصنه که موضوع حکم منصوص به معنای متعلق متعلق حکم است، به عنوان فردی از موضوع واقعی تلقی شده، همان گونه که مرد محصن نیز فردی از آن است.

البته همان گونه که بین فقها و اصولیون معروف است، احکام شرعی تابع اسما و عناوین هستند (طباطبایی حائری، ۱۴۱۸: ج ۲، ص ۱۳۶). به همین دلیل، اصل اولی بر آن است که عناوین و اسمائی که در منابع اصلی شریعت برای احکام ذکر شده اند، در علت حکم مؤثرند؛ از این رو، همان گونه که خواهد آمد تنها با قرینه می توان از عناوین منصوص به عناوین دیگری منتقل شد.

۲-۱. نسبت الغای خصوصیت و تنقیح مناط با قیاس

با مراجعه به کلمات فقها و اصولیون درمی یابیم که تنقیح مناط و الغای خصوصیت با قیاس متفاوت هستند و مرز ظریفی با آن دارند. آیت الله خوئی (ره) درباره الغای خصوصیت می گوید:

«الغای خصوصیت نیاز به قریه داخلی یا خارجی دارد و اگر این قراین وجود نداشته باشند،

عمل به آن همان قیاسی خواهد بود که شیعه به آن معتقد نیست» (خوئی، ۱۴۱۸: ج ۲۶، ص ۳۲).

در تحریرات فی الاصول آمده است که به کارگیری الغای خصوصیت بسیار نزدیک به

قیاسی است که در شرع نهی شده است (خمینی، ۱۴۱۸: ج ۵، ص ۱۹۱).

البته در کلام برخی فقها مشاهده می‌کنیم که تنقیح مناط نوعی قیاس شمرده شده است. مثلاً صاحب فصول (ره) با عنوان «القیاس المنقح المناط» یا «قیاس تنقیح المناط» از تنقیح مناط یاد می‌کند (حائری اصفهانی، ۱۴۰۴: ص ۳۸۴). اما باید توجه داشت که در نگاه دقیق، این نام‌گذاری صحیح نیست، زیرا همان‌طور که خواهد آمد، تنقیح مناط اساساً با قیاس تفاوت داشته و فاقد ارکان آن است. البته شاید به جهت شباهت زیادی که بین قیاس و تنقیح مناط وجود دارد، این نام‌گذاری صورت گرفته است. در این راستا آقا وحید بهبهانی و آیت‌الله خوئی تنقیح مناط را تنها شبیه قیاس دانسته‌اند و حتی در کلام مرحوم خوئی (ره) این شباهت به گونه‌ای برجسته شده که گویی تنقیح مناط همان قیاس است (بهبهانی، ۱۴۱۵: ص ۴۶؛ خوئی، ۱۴۱۸: ج ۶، ص ۱۷۳).

همان‌طور که پس از این خواهد آمد، هرچند برخی اقسام قیاس مانند قیاس منصوص العله و قیاس مستنبط العله قطعی حجت هستند، باید گفت تنقیح مناط اساساً با آنها فرق دارد و نمی‌توان گفت تنقیح مناط قیاسی است که مانند قیاس مستنبط العله قطعی حجت است.

۳-۱. دلیل حجیت تنقیح مناط و الغای خصوصیت

فقها و اصولیون، دلیل حجیت الغای خصوصیت و تنقیح مناط را از باب حجیت ظهور کلام دانسته‌اند (نائینی، ۱۴۱۱: ج ۲، ص ۳۱۹؛ مظفر، ۱۳۷۵: ج ۲، ص ۲۰۰؛ مروج، ۱۴۱۵: ج ۷، ص ۱۸۵؛ مشکینی، ۱۴۱۳: ج ۴، ص ۴۴۸). حتی شهید صدر در شرح خود بر عروة الوثقی تصریح می‌کند:

«الغای خصوصیت از باب ادله لفظیه است، زیرا در کلام قرآنی یافت می‌شود که موجب انعقاد ظهور کلام در آن می‌شود و این ظهورها به اقتضای حجیت ظهور الفاظ، حجت هستند» (صدر، ۱۴۰۸: ج ۱، ص ۵۴).

توجه به این نکته ضروری است که برخی فقها در بعضی عبارات خود به گونه‌ای تصریح کرده‌اند که تنقیح مناط حجیت ندارد و توجیه آنها نیز این است که عقل نمی‌تواند مناط اصلی را درک کند؛ از این رو، اگر بخواهد امری را به عنوان مناط حکم تعیین کند و با توجه

به آن حکم را به مورد غیرمنصوص تسری دهد، همان قیاس باطل خواهد بود (شاهرودی، [بی تا]: ج ۱، ص ۲۹۳ و ۳۵۵؛ ج ۲، ص ۱۵۳؛ خویی، ۱۴۱۸، ج ۶، ص ۱۷۳). اما همان طور که پیش از این گذشت، منظور این دسته از علما از مناط همان مصالح و مفاسد مطرح در موضوع حکم است که در شرعیات برای عقل عادی مخفی است. قبلاً بیان شد که این نوع تنقیح مناط اساساً منظور مقاله نیست، بلکه تنقیح مناطی محل پژوهش است که علت را همان موضوع حکم می داند و البته در این صورت با الغای خصوصیت یکسان است.

۴-۱. روش الغای خصوصیت و تنقیح مناط

با توجه به آنچه در تعریف تنقیح مناط و الغای خصوصیت بیان شد، روش هر دو در توسعه حکم تراشیدن، پیراستن و حذف کردن اوصاف زاید به منظور رسیدن به موضوع (علت) اصلی است. ملاک این عمل نیز به تصریح اصولیون و فقها برای «تناسب حکم و موضوع» است (حائری، ۱۳۵۵؛ ج ۲، ص ۱۶۱؛ خمینی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۳۴۵؛ جزایری، ۱۴۱۶؛ ج ۱، ص ۵۵۹؛ گلپایگانی، ۱۴۱۰؛ ج ۲، ص ۲۳۳؛ صدر، ۱۴۱۷؛ ج ۴، ص ۲۶۰) که مرجع آن نیز مناسبات عرفیه است. زیرا مناسبت حکم و موضوع ظهورساز است و ظهور فهم شده براساس ادله حجیت ظهور حجت است (صدر، ۱۴۰۵؛ ج ۲، ص ۹۶). به عنوان مثال، در الغای خصوصیتی که درباره زن محصنه در آیه ۴ سوره نور^۱ ذکر شد دلیل، تناسب بین حکم هشتاد ضربه تازیانه و موضوع اصلی آن بود. زیرا حکم به هشتاد ضربه به خاطر خصوص زن بودن قذف شده نبود، بلکه به دلیل زشتی بسیار عمل قذف فرد دارای احصان است، حال چه مرد باشد و چه زن. زیرا اگر فرد قذف شده مرد محصن باشد، زشتی عمل قاذف از بین نمی رود.

به تصریح فقها تشخیص این ملائمت درعین نیازمندی به آشنایی با ابواب فقهی مرتبط، ذهنی عرفی می خواهد که از آن به شم الفقاهه تعبیر می کنند^۲ (نائینی، بی تا؛ ج ۳، ص ۳۵۸). نکته دیگر اینکه، تشخیص تناسب حکم و موضوع یا از لسان خود دلیل فهمیده

۱. «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً».

۲. لان الغاءالخصوصیه و استظهار ان المناط هو ...یتوقف علی شم الفقاهه.

می‌شود یا از طریق قراین خارجیّه. به‌عنوان مثال، بسیاری از احکام شرعی در صیغه مذکر انشا شده‌اند و این امر ممکن است موهم آن باشد که این احکام ویژه مردان است. در صورتی که به دلایل متعدد دیگری که خارج از ادله مزبورند، می‌دانیم بسیاری از آنها مربوط به زنان هم می‌شوند و مذکر بودن سائل یا صیغه، مدخلیتی در علت جعل حکم ندارند. در بسیاری موارد نیز از لسان دلیل اصلی و قراینی که در آن ذکر شده است، عدم مدخلیت قید فهمیده می‌شود.

۱-۵. مرجع تشخیص

با توجه به آنچه ذکر شد، مرجع تشخیص در الغای خصوصیت و تنقیح مناط عرف و ذهن عرفی است. زیرا روش الغای خصوصیت و تنقیح مناط اسقاط زواید به دلیل تناسب حکم و موضوع است و مرجع آن نیز عرف است (صدر، ۱۴۰۵: ج ۲، ص ۹۶). البته برخی از فقها در بیان مرجع تشخیص تنقیح مناط عقل را معتبر دانسته و همین امر را وجه فارق الغای خصوصیت و تنقیح مناط دانسته‌اند (بروجردی، ۱۴۲۱: ص ۲۷۲). آیت‌الله سبحانی در بحث حجیت عقل آورده است:

«عقل در باب تنقیح مناط حجیت دارد. تنها نکته‌ای که مطرح است اینکه حکم عقل در صورتی در این موارد حجت است که مناط و علتی که کشف کرده یقینی و قطعی باشد. در این حالت است که حکم دایره مدار آن بوده و با حفظ آن می‌توان حکم را تسری داد» (سبحانی، ۱۳۸۲: ج ۳، ص ۸۹).

برخی نیز علاوه بر عقل، اجماع را دلیل تنقیح مناط دانسته‌اند (بهبهانی، ۱۴۱۵: ص ۱۴۸). دلیل اصلی معیار قرارداد عقل و اجماع در تنقیح مناط همان است که پیش‌تر بیان شد. زیرا تلقی این دسته از علما از مناط در تنقیح مناط همان مصالح و مفاسد واقعیه است. شاهد آن نیز تصریح خود این فقها به این امر است (همان) و بیان شد که این قسم تنقیح مناط از محل بحث خارج است؛ بنابراین، تنها مرجع تشخیص تنقیح مناط و الغای خصوصیت عرف است.

۱-۶. انواع تنقیح مناط

همان‌طور که گذشت، در لسان فقها دو نوع تلقی از مناط وجود دارد. به همین دلیل به اعتبار مرجع تنقیح مناط‌کننده در هریک، دو نوع تنقیح مناط را برشمرده‌اند: اول، تنقیح مناط لفظی که مناط در آن عبارت از موضوع است و مرجع تشخیص در آن عرف است؛ دوم، تنقیح مناط خارجی که در آن مناط عبارت از مصالح و مفاسد واقعیه است و مرجع تشخیص آن عقل و اجماع است (مشکینی، ۱۴۱۳: ج ۴، ص ۴۴۸).

البته به اعتبار ظنی یا قطعی بودن تنقیح مناط، دو قسم ظنی و قطعی نیز ذکر شده که تنها قطعی آن معتبر است (گلپایگانی، ۱۴۱۰: ج ۲، ص ۷۵).

۱-۷. شروط

۱-۷-۱. تحفظ بر وحدت مناط در مورد منصوص و غیرمنصوص.

زیرا در تنقیح مناط و الغای خصوصیت، فرد غیرمنصوص، فرد و مصداقی از موضوع است که فرد منصوص نیز مصداق و فردی از همان است؛ ازاین‌رو، اگر مناط همان موضوع اصلی است باید صدق آن بر هر دو کامل و صحیح باشد (ر.ک. جزایری، ۱۴۱۶: ج ۱، ص ۵۵۹).

۲-۷-۲. وجود قرینه

همان‌گونه که گفته شد، احکام تابع عناوین و اسما هستند؛ ازاین‌رو، براساس سیره عقلائیه، وقتی قیدی در کلام آورده می‌شود، اصل بر مدخلیت و سببیت آن است (بروجردی، ۱۴۲۱: ص ۲۷۴). به همین دلیل اگر قیدی بخواهد از سببیت الغا شود، به‌طورقطع به دلیل و قرینه محکمی نیاز است؛ ازاین‌رو، در آثار علمای اصول فقه مکرراً تأکید شده است که در الغای خصوصیت نیاز به وجود قرینه است و در غیر این صورت عمل انجام شده قیاس باطل است (خراسانی، ۱۴۱۰: ص ۳۰۴؛ خویی، ۱۴۱۸: ج ۲۶، ص ۳۲).

۱-۸. گستره

روش الغای خصوصیت و تنقیح مناط مبتنی بر حذف قیود زاید است و این قیود هم در ناحیه موضوع می‌توانند وجود داشته باشند و هم در ناحیه حکم (بروجردی، ۱۴۲۱: ص

(۲۷۵)، محقق غروی اصفهانی در *نهایة الدرایه* به امکان جریان الغای خصوصیت هم در ناحیه موضوع و هم در ناحیه حکم به طور ضمنی تصریح کرده و در باب «عدم استصحاب زمانی» گفته است:

«الغای خصوصیت در ناحیه متعلّق به معنای تعلق شخص حکم به ذات فعل زمانی است و الغای خصوصیت در ناحیه حکم به معنای تعلق طبیعت حکم - و نه شخص آن - به فعل زمانی در زمان اول است» که به طور ضمنی امکان الغای خصوصیت در ناحیه حکم را نیز پذیرفته است (غروی اصفهانی، ۱۳۷۴، ج ۱: ص ۵۰۴).

۹-۱. تنقیح مناط و عبارات مشابه تحقیق مناط و تخریج مناط

در آثار اصولیون با دو عبارت شبیه به «تنقیح مناط» روبه‌رو می‌شویم. این دو عبارت «تحقیق مناط» و «تخریج مناط» هستند که باید تفاوتشان با تنقیح مناط روشن شود. تحقیق مناط در دو مورد به کار می‌رود: نخست، آنجاکه قاعده‌ای کلی و مسلم وجود دارد و مجتهد می‌کوشد تا آن را بر مصادیق خود تطبیق دهد. مانند آنجاکه مجتهد احکام قبله را می‌داند ولی در پی تشخیص قبله در بین جهت‌های گوناگون است. دوم؛ آنجاکه در موضوعی حکم و علت آن، هر دو بیان شده‌اند و مجتهد می‌کوشد با تطبیق علت بیان شده به دیگر موارد، آن حکم را بر موارد مشابه - فروع آن اصل - نیز بار کند (حکیم، ۱۴۱۸: ص ۲۹۹ و ۳۰۰). مانند حکمی که درباره خمر در ادله مبنی بر اینکه «الخمر حرام لانه مسکر» آمده است. زیرا با توجه به این دلیل مجتهد براساس علتی که بیان شده است می‌کوشد تا حکم حرمت را بر هر مسکر مایعی تسری دهد.

بر اساس این، در تحقیق مناط هرگز دغدغه استنباط علت یا مناط حکم مطرح نیست. زیرا گونه نخست آن اساساً از نوع استنباط نیست، بلکه از نوع تطبیق کلی بر مصداق است و قسم دوم نیز از نوع موارد منصوص العله است و در آنها به استنباط علت نیازی نیست که به شرط قطعی بودن علت یادشده، همه علما درباره حجیت آن اتفاق نظر دارند. تخریج مناط نیز زمانی است که در دلیل حکمی برای موضوعی ثابت شده، ولی علت آن بیان نشده است و مجتهد می‌کوشد تا با تمسک به مناسباتی همچون وجود وصف

در دلیل یا شبیه به آن، علت حکم را به صورتی ظنی حدس زند و بر موارد دیگر سرایت دهد (تونی، ۱۴۱۵: ص ۲۳۹؛ حکیم، ۱۴۱۸: ص ۳۰۱).

تخریج مناط به دلیل تمسک به ملاک‌های ظنی، همان قیاس باطل است که با تنقیح مناط تفاوت دارد؛ زیرا در تنقیح مناط دستیابی به علت نباید ظنی باشد و به غیر قطع اهمیتی داده نمی‌شود. مرحوم میرزای شیرازی در این باره فرموده است:

«تخریج مناط و نه تنقیح آن، نیست مگر قیاسی که همگان بر بطلانش متفق هستند» (روزدری، ۱۴۰۹: ج ۱، ص ۱۶۹).

۲. قیاس

۱-۲. تعریف

دامنه زمانی کاربرد واژه قیاس در حوزه فقه تا زمان ائمه معصومین علیهم السلام و بعد از وفات رسول اکرم (ص) نیز کشیده می‌شود و با همین نام نیز مورد طعن ایشان قرار گرفته است. اما معنایی که در آن زمان متداول بوده در دوره‌های بعدی تطور یافته و با حفظ جوهره آن به معنایی فنی در فرایند استنباط تبدیل شده است. به همین دلیل، با مراجعه به تعاریف اصولیون عامه و خاصه از قیاس، تشتت زیادی را مشاهده می‌کنیم. قیاس در زمان ائمه به معنای فهم علل واقعی احکام برای تشخیص نصوص صحیح از غیر آن بوده است (میرخلیلی، ۱۳۸۸: ص ۵۲)، اما در نهایت به معنای تعمیم حکم از راه فهم ملاک و علت آن تغییر یافته است (همان). آمدی ماهیت قیاس در این معنا را اثبات حکم اصل برای فرع به جهت وجود امر جامعی بین آن دو می‌داند (آمدی، ۱۴۲۱: ج ۳، ص ۱۸۸). تعریفی که اصول‌العامه نیز به عنوان تعریفی خالی از اشکال برمی‌شمرد عبارت است از مساوی دانستن فرع با اصل در علت حکم شرعی اصل (حکیم، ۱۴۱۸، ص ۲۹۱).

۲-۲. ارکان و اقسام قیاس

با توجه به آنچه ذکر شد، قیاس دارای چهار رکن است: اول، اصل که عبارت از مقیس‌علیه است؛ دوم، فرع که عبارت از مقیس است؛ سوم، حکم اصل که همان چیزی

است که از اصل به فرع سرایت کرده و تعدی می‌کند و چهارم، علت که جامع بین اصل و فرع است (الحجی الکردی، [بی تا]: ص ۹۵).

در این چهار رکن، اصل همان موضوعی است که از سوی شارع حکمش به نص یا اجماع مشخص شده است (میرخلیلی، ۱۳۸۸: ص ۶۰)، فرع نیز به موضوعی گفته می‌شود که نص یا اجماعی بر حکم آن دلالت ندارد ولی به جهت داشتن ملاک حکم اصل، از طریق قیاس حکم اصل را دریافت می‌کند (همان). همان‌طور که ملاحظه می‌شود، اصل و فرع دو موضوع مجزا هستند.

اما تعیین‌کننده‌ترین رکن قیاس، رکن چهارم است. البته معانی مختلفی در بین اصولیون و فقهای عامه برای این علت بیان شده است که معانی مزبور هم شامل موضوع حکم می‌شود و هم شامل مصالح موجود در موضوع حکم. به همین دلیل برخی گفته‌اند که علت مطرح در قیاس همان علامت‌ها و امارات نشان‌دهنده حکم فرع است (آمدی، ۱۴۲۱: ج ۴، ص ۱۹)، برخی نیز تصریح کرده‌اند که در حقیقت، علت مطرح در قیاس شامل مصالح مرسله هم می‌شود (جمعی از محققان، بی تا: ج ۳۳، ص ۱۲).

این رکن گاه در لسان دلیل منصوص است که قیاسی که از رهگذر آن اجرا می‌شود را قیاس منصوص‌العله گویند. مانند تسری حکم حرمت خمر به هر مسکر مایعی به دلیل عبارت «لانه مسکر» که به‌عنوان دلیل حرمت خمر در دلیل منصوص است. یا آن علت منصوص نیست که اگر علت فهمیده شده قطعی باشد، به قیاس تشکیل شده از آن قیاس قطعی و اگر مظنون باشد، قیاس ظنی گویند. قیاس منصوص‌العله و قطعی حجت هستند ولی قیاس ظنی حجت نیست؛ دلیل عدم حجیت آن نیز در فهم مفهوم علت نهفته است. البته به عقیده اصولیون دقیق قیاس منصوص‌العله از اقسام قیاس نیست، همان‌گونه که مفهوم موافق که به عقیده بعضی قیاس اولویت خوانده شده است (حکیم، ۱۴۱۸: ص ۳۰۳)، قیاس نیست. زیرا ارکان قیاس در آنها نیست بلکه حجیت آنها از باب اصالة‌الظهور است (مظفر، ۱۳۷۵: ج ۲، ص ۲۰۰؛ سبحانی، ۱۳۷۶: ج ۲، ص ۸۴).

در شیعه و برخی علمای سنی عدم حجیت قیاس ظنی از مسلمات است. زیرا ملاکات

احکام اگر به معنی مصالح موجود در موضوع باشد، شعاع عقل عادی راهی به درک آن ندارد (خویی، ۱۴۱۸: ج ۶، ص ۱۷۳؛ شاهرودی، [بی تا]: ج ۲، ص ۱۹۳؛ سبزواری، ۱۴۱۳: ج ۱۲، ص ۱۹۰) و اگر به معنی موضوع باشد، ظنی بودن آن کفایت نمی کند. البته اقسام دیگری نیز برای قیاس برشمرده اند که به دلیل اختصار صرف نظر می شوند.

۲-۳. علت و حکمت حکم

علت حکم آن است که وجود و عدم حکم دائر مدار آن است، ولی حکمت حکم آن است که هرچند اغلب با حکم همراه است، ولی جدایی آن از حکم محال نیست. زیرا گاه مشاهده می شود که حکمت حکم وجود ندارد ولی به دلیل وجود علت، حکم به قوت خود باقی است.

۲-۴. روش

نقطه کلیدی در قیاس درک وجود جامع بین اصل و فرع است. زیرا اگر این جامع محرز شد، حکم اصل به فرع نیز نسبت داده می شود. این جامع همان علت حکم است. در بین اصولیون برای درک علت، روش های مختلفی طرح شده است. علت این گوناگونی نیز تنوع نصوص و الفاظ موجود در آنها است. فقهای شیعی برای درک علت تنها راه هایی را پذیرفته اند که قطعی هستند و نه ظنی. به عنوان مثال، صاحب فصول پنج راه را برای دریافت قطعی علت برمی شمرد: ۱. تنصیص بر علت با الفاظی که دال بر آن است همچون باء و لام و مشابه آنها؛ ۲. تعلیق حکم بر وصف به گونه ای که آن وصف مشعر به علت باشد؛ ۳. همراهی دلیل با قرینه ای که ناگزیر باید بر علت حمل شود، زیرا در غیر این صورت بسیار دور از ذهن بوده و همراهی آن با دلیل بدون علت است. مثل حکم «کفر» که در جواب «واقعت اهلی فی نهار شهر رمضان» ذکر شد؛ ۴. فهم علت از فعل یا تقریر مثل اینکه معصوم (ع) همواره بعد از آیه دارای سجده واجب سجده کرده اند؛ ۵. گاه نیز با قرینه های حالیه و شواهد استنباطیه مفید یقین فهمیده می شود (حائری اصفهانی، ۱۴۰۴: ص ۳۸۴).

اما علمای اهل سنت علاوه بر روش های یادشده، روش های ظنی را نیز برشمرده و با شرایطی معتبر دانسته اند. در این مقاله فرصت توضیح آنها نیست ولی به جهت استفاده ای

که از آنها در فصل بعد خواهیم کرد، برخی از آنها عبارت‌اند از: مناسبت، ایماء، سبر و تقسیم، شبهه، طرد و دوران (میرخلیلی، ۱۳۸۸: ص ۲۶۷ و ۲۹۹ و ۳۰۳ و ۳۰۸ و ۳۱۱)

۲-۵. مرجع تشخیص

با توجه به روش‌هایی که در قیاس به‌کار گرفته می‌شود، مرجع تشخیص نیز متفاوت است. مثلاً در ایماء و مناسبت مجع عرف است ولی در سبر و تقسیم و شبهه مرجع عقل است. در مجموع عرف، عقل و اجماع مراجع تشخیص در قیاس هستند.

۳. مقایسه تنقیح مناط و الغای خصوصیت و قیاس

با توجه به آنچه در دو فصل قبل ذکر شد، تفاوت‌هایی بین قیاس با تنقیح مناط و الغای خصوصیت وجود دارد که سبب می‌شود آن دو از هم متمایز باشند.

۱. در تنقیح مناط و الغای خصوصیت، مراد از علت، موضوع حکم است ولی در قیاس علت اعم از موضوع است و شامل مصالحی که در موضوع وجود دارد نیز می‌شود.

۲. در تنقیح مناط و الغای خصوصیت برخلاف قیاس، چهار رکن اصل، فرع، علت و حکم مطرح نیست، زیرا در آنها دو موضوع مستقل که حکم یکی به دیگری تعدی یا سرایت پیدا کند، مطرح نیست بلکه موضوع منصوص و غیرمنصوص، هر دو از افراد و مصادیق موضوع اصلی کشف‌شده هستند؛ اما در قیاس بحث بر سر دو موضوع متفاوت است که از هم مستقل بوده و تنها رابطه آنها وجود برخی شباهت‌ها است، نه اینکه لزوماً هر دو مصداق موضوع اصلی باشند. به همین دلیل، دخیل کردن عبارات اصل و فرع در تعریف تنقیح مناط صحیح نیست (محقق حلی، ۱۴۰۳: ص ۱۸۵).

۳. روش تنقیح مناط و الغای خصوصیت عبارت از مناسبت حکم و موضوع بود، ولی در قیاس، روش‌ها فراتر از مناسبت بودند و مناسبت تنها یک روش از آنها بود.

۴. مبنای حجیت تنقیح مناط و الغای خصوصیت به‌دلیل روشی که داشتند عبارت از

حجیت ظهور کلام بود، ولی در قیاس غیر از طریق ظهور کلام، روش‌های عقلی نیز به کار گرفته می‌شود که مبنای حجیت آنها اصالة الظهور نیست.

۵. با توجه به موارد ۲ و ۴، تنقیح مناط و الغای خصوصیت نهایتاً روش‌های تفسیری متن هستند که در پی توسعه حکم از طریق توسعه موضوع هستند؛ از این رو، تمامی فرایندها در محدوده دلیل بوده و خارج از آنها نیست. زیرا در این دو روش تنقیح مناط‌کننده، در پی درک مراد جدی شارع از طریق کلام او است اما در قیاس، حکمی برای موضوعی مشخص می‌شود که در لسان شارع نبوده و خارج از مراد جدی آن از مورد منصوص است؛ از این رو، نمی‌توان گفت که قیاس شیوه‌ای تفسیری از کلام شارع است، بلکه هرچند نامعتبر باشد، از جنس منبع تشریحی است. زیرا احکامی بیان می‌کند که در دیگر منابع نبوده است.

۶. با توجه به بند قبلی می‌توان گفت ماهیت تنقیح مناط و الغای خصوصیت فقهی و ماهیت قیاس اصولی است.

نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه ذکر شد، تنقیح مناط و الغای خصوصیت نوعی توسعه در موضوع هستند و تمامی حجیت آنها به اصالة الظهور برمی‌گردد. به همین دلیل آنها را باید دو شیوه تفسیری در فرایند استنباط دانست که در بسیاری از موارد می‌توانند به پویایی فقه بینجامند. اما قیاس از قبیل توسعه در موضوع نیست، بلکه تسری حکم یک موضوع مستقل به موضوع مستقل دیگر است. به همین دلیل جنس قیاس از جنس منابع تشریحی است؛ بنابراین، چنانچه علت کشف‌شده قطعی نباشد، در شیعه و برخی علمای اهل سنت فاقد هرگونه اعتبار است.

کتاب‌نامه

- قرآن کریم.
- ۱. آمدی، سیف‌الدین علی بن محمد. ۱۴۲۱ق. الاحکام فی اصول الاحکام. مکه. مکتبه نزار مصطفی الباز.
- ۲. بروجردی، سید حسین. ۱۴۲۱ق. لمحات الاصول. قم. مؤسسه تنظیم و نشر امام خمینی. چ اول.
- ۳. بهبهانی، محمد باقر بن محمد اکمل. ۱۴۱۵ق. الفوائد الحائریه. قم. مجمع فکر اسلامی. چ اول.
- ۴. تونی، عبدالله بن محمد. ۱۴۱۵ق. الوافیة فی أصول الفقه. قم. مجمع فکر اسلامی. چ دوم.
- ۵. جزائری، سید محمد جعفر مروج. ۱۴۱۶ق. هدی الطالب فی شرح المکاسب. قم. مؤسسه دارالکتاب. چ اول.
- ۶. جمعی از نویسندگان زیر نظر هاشمی شاهرودی. سید محمود. ۱۴۲۶ق. فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت(ع). قم. مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت(ع). چ اول.
- ۷. جمعی از محققان، بی‌تا. موسوعه الاصول الفقه. بی‌جا. روح الاسلام. چ اول.
- ۸. حائری، عبدالکریم. ۱۳۵۵ق. دررالفوائد. قم. چاپخانه مهر. چ اول.
- ۹. حائری اصفهانی، محمدحسین بن عبدالرحیم. ۱۴۰۴ق. الفصول الغریبه فی الاصول الفقهیه. قم. دار احیاء العلوم الإسلامیه. چ اول.
- ۱۰. الحجی الکردی، احمد. بی‌تا. بحوث فی علم الاصول. بی‌جا. بی‌نا.
- ۱۱. حرّ عاملی، محمد بن حسن، ۱۴۰۹ق. تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة. قم. مؤسسه آل‌البیت(ع). چ اول.
- ۱۲. حکیم، سید محمد تقی. ۱۴۱۸ق. الاصول العامه فی الفقه المقارن. قم. مجمع جهانی اهل بیت(ع). چ دوم.
- ۱۳. حلّی(محقق)، نجم‌الدین جعفر بن حسن. ۱۴۰۳ق. معارج الاصول. قم. مؤسسه آل‌البیت(ع). چ اول.
- ۱۴. حلّی(علامه)، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی. ۱۴۱۳ق. قواعد الأحکام فی معرفه الحلال و الحرام. قم. دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. چ اول.
- ۱۵. حلّی، جمال‌الدین احمد بن محمد اسدی. ۱۴۰۷ق. المهذب البارع فی شرح المختصر النافع. قم. دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. چ اول.
- ۱۶. خراسانی، محمد کاظم. ۱۴۱۰ق. دررالفوائد فی الحاشیه علی الفرائد. تهران. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. چاپ اول.

۱۷. خمینی، سید روح الله. ۱۳۸۲ ق. تہذیب الأصول. سبحانی، محمدتقی. قم. اسماعیلیان.
۱۸. _____ ۱۴۱۰ق. الرسائل. قم. مؤسسۂ اسماعیلیان. چ سوم.
۱۹. خمینی، سید مصطفیٰ. ۱۴۱۸ ق. تحریرات فی الاصول. بی جا. مؤسسۂ تنظیم و نشر آثار امام خمینی رہ. چ اول.
۲۰. خویی، سید ابو القاسم موسوی. ۱۴۱۸ ق. موسوعۃ الإمام الخوئی. قم. مؤسسۂ إحياء آثار الإمام الخوئی. چ اول.
۲۱. روزدری، ملا علی. ۱۴۰۹ ق. التقریرات آیہ الله المجدد الشیرازی. بی جا. مؤسسۂ آل البيت (ع). چ اول.
۲۲. زیرنظر بجنوردی، سید محمد کاظم. ۱۳۸۷ ش. دایرة المعارف بزرگ اسلامی. ج ۱۶. تہران. مرکز دائرۃ المعارف بزرگ اسلامی. چ اول.
۲۳. سبحانی تبریزی، جعفر. ۱۳۸۲ ش. ارشاد العقول الی مباحث الاصول. قم. انتشارات امام صادق (ع). چ اول.
۲۴. سبحانی، جعفر. ۱۳۷۶ ش. الموجز فی اصول الفقہ. قم. مدیریت حوزه علمیه. چ اول.
۲۵. سبزواری، سید عبد الأعلى. ۱۴۱۳ق. مہذب الأحکام فی بیان الحلال و الحرام. قم. مؤسسۂ المنار. چ چہارم.
۲۶. شاهرودی، سید محمود بن علی حسینی. بی تا. کتاب الحج. قم. مؤسسۂ انصاریان. چ دوم.
۲۷. صدر، سید محمد باقر. ۱۴۰۵ق. دروس فی علم الاصول. بیروت. دارالمنتظر. چ اول.
۲۸. _____ ۱۴۰۸ ق. بحوث فی شرح العروۃ الوثقی. قم. مجمع الشہید آیۃ الله الصدر العلمی. چ دوم.
۲۹. _____ ۱۴۱۷ ق. بحوث فی علم الاصول. سید محمود ہاشمی شاهرودی. قم. مؤسسۂ دائرۃ المعارف الاسلامی.
۳۰. چ سوم.
۳۱. طباطبائی حائری، سید علی بن محمد. ۱۴۱۸ هـ ق. ریاض المسائل فی تحقیق الأحکام بالدلائل. قم. مؤسسۂ آل البيت (ع). چ اول.
۳۲. طباطبائی مجاہد، سید محمد. ۱۲۹۶ ق. مفاتیح الاصول. قم. مؤسسۂ آل بيت (ع). چ اول.
۳۳. عبدالمنعم، محمود عبدالرحمان. بی تا. معجم المصطلحات و الألفاظ الفقہیة. قاہرہ. دارالفضیلہ.
۳۴. عاملی (شہید ثانی)، زین الدین بن علی. ۱۴۱۳ هـ ق. مسالک الأفہام إلی تنقیح شرائع الإسلام. قم.

- مؤسسه المعارف الإسلامیه. چ اول.
۳۵. عکبری حنبلی، ابو علی حسن بن شهاب. ۱۴۱۳ق. رساله فی اصول الفقه. مکه مکرمه. المكتبه المکیه.
۳۶. غروی اصفهانی، محمد حسین. ۱۳۷۴. نهاییه الدراییه فی شرح الکفایه. قم. انتشارات سید الشهدا(ع).
۳۷. قمی، محمد مؤمن. ۱۳۸۰ ش. مبانی تحریر الوسیله، کتاب الحدود. تهران. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ره. چ اول.
۳۸. گلپایگانی، محمد رضا. ۱۴۱۰ ق. افاضة العوائد. قم. دارالقرآن الکریم. چ دوم.
۳۹. گلپایگانی، سید محمد رضا موسوی. ۱۴۱۳ هـ ق. کتاب القضاء. قم. دار القرآن الکریم. چ اول.
۴۰. مروج، سید محمد جعفر. ۱۴۱۵ق. منتهی الدراییه. قم. انتشارات دارالکتاب جزایری. چ چهارم.
۴۱. مشکینی اردبیلی، ابولحسن. ۱۴۱۳ ق. کفایة الاصول (با حواشی مشکینی). قم. انتشارات لقمان. چ اول.
۴۲. مظفر، محمد رضا. ۱۳۷۵ ش. أصول الفقه. قم. اسماعیلیان. چ پنجم.
۴۳. میرخلیلی، سید احمد. ۱۳۸۸ ش. فقه و قیاس. تهران سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی. چ دوم.
۴۴. نائینی، میرزا محمد حسین. ۱۴۱۱ ق. کتاب الصلاة. قم. دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. چ اول.
۴۵. _____ . بی تا. منیه الطالب فی حاشیه مکاسب. تهران. المكتبة المحمدیه. چ اول.